

# ریشه‌ی کهن و ایرانی نام «خزر»

اردشیر سگوند

## □ یادآوری

در شماره‌ی ۴۵ ماهنامه‌ی حافظ، مهر ۱۳۸۶، نوشته‌ی کوتاه با عنوان «توضیحی بر دو نکته از دو مقاله، تیر و کاسپ» از نگارنده‌ی این سطور چاپ شد که بخشی از آن درباره‌ی نام «کاسپین» بود و مربوط می‌شد به یکی از نوشته‌های دکتر ایرج صراف. در آن نوشته درباره‌ی «ایرانی‌بودن نام «خزر» و بیگانگی آن با نام قومی مهاجر و غیر ایرانی» - پنداری که نگارنده‌ی این سطور بر آن است - قول داده شد «در فرصتی دیگر به این موضوع پرداخته شود.» اگرچه قول خود را فراموش نکردم، اما خصلت ناپسند من یعنی تعلل و تأخیر طولانی در پرداختن به یک موضوع، مانع از عملی شدن آن شد.

اکنون مطالعه‌ی مقاله‌ی «دریای خزر، مصالح و منافع ایران» به قلم دکتر کاظم ودیعی، مندرج در ماهنامه‌ی حافظ، شماره‌ی ۶۹، اردیبهشت ۱۳۸۹، بهانه و فرصت مناسبی شد برای پرداختن به ریشه‌ی ایرانی نام «خزر».

در مقاله‌ی «دریای خزر، مصالح و منافع ایران» - که در آن بیش‌تر به جنبه‌ی اقتصادی، حقوقی و ژئوپولتیکی «دریای خزر» پرداخته شده و نگارنده‌ی این سطور را هم با آن کاری نیست - بخشی نیز با عنوان «نام خزر» به وجه تسمیه‌ی نام این دریا اختصاص یافته که در آن چنین آمده است: «دریای خزر نام خود را از قوم خزر که در جنوب غربی این دریا ساکن بوده‌اند، گرفته است. بسیاری و از جمله ارتور کوستلر مایلند قوم خزر را قبیله‌ی سیزدهم یهودان به شمار آرند، ولی بدیهی‌ست که کرانه‌های جنوبی خزر قدیم‌تر از آن‌اند... اما هروقت هم در پنج قرن قبل میلاد از این قوم و از این دریا حرف زده و ربطی به قبایل یهود نداده است. به هر حال این قوم بر ساحل جنوب‌غربی بین سواحل رود ارس و بندر آستارا می‌زیسته‌اند. و به قرار فرهنگ‌های ایرانی کلمه‌ی خزر به سیمای مردمی که فاصله‌ی چشم و ابروی آن‌ها کم‌تر از دیگران است، اطلاق شده است.»

نیز در پایان بخش یاد شده، جناب دکتر ودیعی با استناد به نقشه‌ی که به قول ایشان، آن را از یک عتیقه‌فروش در پاریس خریده‌اند، نام «خزر» را صراحتاً به «قبیله‌ی فرضی سیزدهم» (گویا منظور ایشان همان قبیله‌ی خزر بوده است)، متعلق دانسته و چنین نوشته‌اند:

«اما در یک نقشه که ورق آن را به تصادف شخصاً نزد عتیقه‌فروش در پاریس خریدم و اسامی دو هزار سال پیش بر آن ضبط شده است دریای خزر به نام Caspinum Area نوشته شده است. به استناد این نقشه تعلق خزر به قبیله‌ی فرضی سیزدهم؟ مشخص است. همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، آقای دکتر ودیعی با استناد به نام «Caspinum» مذکور در نقشه‌ی مورد استناد خود، نام خزر را با نام قبیله‌ی به همین نام پیوند داده است. اکنون این پرسش پیش می‌آید که: «چگونه می‌توان نام «Caspinum» را به خزر نام قبیله پیوند داد؟» در صورتی که منظور از آن، همان «کاسپ» ایرانی‌ست. نامی کهن که در سطح بین‌المللی نیز معرف این دریای ایرانی‌ست: «Caspian» (در عربی: قزوین)

باید گفت نظریه‌ی که «خزر» نام دریا را برگرفته از «خزر» نام قبیله‌ی یهودی کیش مهاجر می‌داند، به دلایل زیر نادرست است:

۱- صفحات شمالی ایران (گیلان و مازندران) از کهن‌ترین مناطق سکونت بشر در دوره‌ی پیش از تاریخ هستند و برای نمونه غارهای «هاتو» و

«کمر بند»<sup>۱</sup> در «بهشهر» و در فاصله‌ی حدود شش کیلومتری ساحل دریای «خزر»، سند تأیید این ادعا هستند. بنابراین، سکونت دیرینه و هزاران ساله‌ی اقوام ایرانی در سواحل دریای خزر، ایجاب می‌کند که نام این دریا را فرهنگ و زبان آنان پدید آورده باشد.

۲- نام‌های جغرافیایی، بخشی از پیشینه‌ی تاریخی و فرهنگی هر قوم هستند و پیدایش و رواج آن‌ها نشانی از سکونت دیرینه، نفوذ فرهنگی و تأثیرگذاری آن قوم در آن مناطق است؛ بنابراین یک اقلیت قومی مهاجر، در پیدایش و رواج نام‌های جغرافیایی منطقه‌ی که بدان کوچیده‌اند، نمی‌تواند صاحب نفوذ و تأثیرگذار باشند.

۳- اگر بخواهیم نامگذاری دریای خزر را با انتسابش به نام قوم در پیوند بدانیم، بی‌گمان ناچاریم دست به دامان نام قوم یا اقوام ایرانی بشویم که از دیرباز در نزدیکی این دریا می‌زیسته‌اند. در این میان نام یک قوم، کهن‌تر و تأثیرگذارتر به نظر می‌رسد: «کاسپ» (کواسپ) Cowasp. قومی که حوزه‌ی نفوذ و تأثیرگذاری آن از قفقاز تا لرستان امروزی و حتی بین‌النهرین گسترده بوده و انتساب به نام آن را به صورت «کاسی» یا «کاسپی» می‌شناسیم.

طبیعی‌ست که قوم «کاسپ» در نامگذاری دریایی که در کنار آن می‌زیسته، و شناساندش به نام خود، هم تأثیرگذار بوده و هم حق تقدم داشته است. از این روی و با استناد به این

موضوع، نام «خزر» به‌عنوان نام دریایی که می‌شناسیم، نمی‌تواند برگرفته از نام قوم باشد. آن هم قومی بیگانه و مهاجر و طبعاً تازه‌وارد.

۴- از همه‌ی این‌ها که بگذریم، نکته‌ی جالب این است که تأثیرگذاری فرهنگ و زبان ایرانیان در نامگذاری مناطق جغرافیایی - بویژه منابع آبی - چنان بوده که گاه پاره‌ی از آن‌ها را حتی در خارج از ایران و در جاهای دوردست نیز با نام‌ها ایرانی می‌نامیده‌اند، هم‌چون «مدیترانه» (دریای مدیترانه).<sup>۲</sup>

اکنون با استناد به آن چه گفته شد می‌توان دریافت که نام «خزر» به‌عنوان نام دریایی که می‌شناسیم، نمی‌تواند از نام قومی بیگانه و مهاجر به همین نام برگرفته باشد.

### خزر یک نام ایرانی‌ست

نام «خزر» در اصل به صورت «خَرَزَر» بوده و از دو بخش ساخته شده است: خر (جانور معروف) + زَر (Zar). در توجیه این نامگذاری، اکنون به ریشه‌یابی هر کدام از بخش‌های یاد شده به صورت جداگانه پرداخته می‌شود.

**الف- خر:** در اساطیر ایران باستان، «خر» جانوری‌ست که وظیفه‌اش نگهداری از آب می‌باشد؛ و از این منظر می‌توان آن را همتای زمینی «آردویسورا ناهیتا» خدای آب و باران یا دست کم دستیار آن پنداشت.

این «خر» همان است که در شکل کهن‌تر به صورت «کَر» Kara از آن یاد

شده است؛ تا آن‌جا که هنوز هم برای نمونه در کردستان عراق «خر» چارپای معروف را «کَر» Kara می‌گویند و می‌نویسند. پیوند خر با آب سبب شده که در اساطیر ایرانی به عنوان یک ماهی نیز از آن یاد شود. برای نمونه در «اوستا» در «دین یشت»، کرده‌ی دوم چنین آمده است: «... و آن چنان نیروی بینایی که ماهی «کَر» در آب داراست...»<sup>۳</sup>

در «بُندهش» نیز از «کَر» به عنوان ماهی یاد شده است: «... هر مزد دو ماهی کر آن‌جا بیافریده است...»<sup>۴</sup>

استقلال «خر» به‌عنوان ایزد نگهبان آب از «خر» (کَر)، ماهی اسطوره‌یی در «اوستا» نشان می‌دهد که رواج نام این جانور در دو مفهوم مستقل از یکدیگر به روزگار پیش از تدوین این کتاب برمی‌گردد. در اوستا درباره‌ی «خر» ایزد نگهبان آب و استقلال آن از «کَر» (ماهی) چنین آمده است: «خَر» می‌پاک را می‌ستاییم که در میان دریای «فراخ کَر» ایستاده است.<sup>۵</sup> (یَسنا، هات ۴۲، بند چهارم)

«خر» ایزد نگهبان آب، همان است که در اساطیر ایرانی، آن را به نام «خِر سه‌پا» می‌شناسیم و در «بُندهش» درباره‌ی آن چنین آمده است: «خر سه پای را گوید که میان دریای فراخکرد ایستد... چون آن خزر دریا گردن افراز دو گوش خم کند همه‌ی آب دریای فراخکر به لرزه بلرزد...»<sup>۶</sup>

گفتنی‌ست که نام «کَر» به صورت «کَرِن» (Karena) نیز به کار رفته

است و در ترکیب با نام «گئو» (گو = گاو) در اوستا آن را می‌شناسیم: «گئوگرن، گوگرن» (درخت گوگرن).

به هر روی، پیوند ناگسستگی خر با آب باعث شده است تا نام بسیاری از منابع آبی چون چشمه، رود و دریا، برگرفته از نام آن باشد، که برای نمونه به این موارد می‌توان اشاره کرد: «کرخه» (کر، کره) نام رود معروف در جنوب غربی ایران و «کره‌رود» که حمدالله مستوفی در *نزهة القلوب* از آن یاد کرده: «آب که هرود از کوه‌های طالقان و قزوین برمی‌خیزد...»<sup>۹</sup> نیز نام‌های «کره‌چای» و «کره‌سو» در استان‌های مرکزی و کرمانشاه که به صورت «قره‌چای» و «قره‌سو» درآمده‌اند و نام «قره» در آن‌ها به نادرست ترکی و به معنی سیاه پنداشته می‌شود. «... امروز یک قسمت آن موسوم است به قره‌سو یعنی سیاه‌رود.»<sup>۱۰</sup>

بازتاب نام «کره» (خر) در نامگذاری منابع آبی، ریشه در این باور ایرانیان باستان دارد که نامیدن آن‌ها به نام ایزدان دست‌اندرکار آب و باران، باعث افزونی آب و جلوگیری از خشک شدن آن می‌شود. بی‌گمان کویبری بودن بخش بزرگی از سرزمین ایران و در نتیجه کم‌آب بودن آن و از سوی دیگر اهمیت کشاورزی و دامداری، این پندار کهن را در جلب حمایت خدایان نگهبان آب توجیه می‌کند.

ب- زَره: نام «زَر» که شکل‌های کهن آن را به صورت «زَر» (Zara) و «زَرَن» (Zarena) می‌شناسیم نیز همچون نام «خَر» (کره) یک نام کهن

اساطیریست و با ایزد نگهبان آب در پیوند است که بحث درباره‌ی کارکرد اسطوره‌یی آن، مجال دیگری می‌طلبد. اما در این جا همین قدر که در شناسایی ریشه‌ی ایرانی نام «خَرزَر» به ما کمک کند، درباره‌ی آن باید گفت که این نام نیز در نامگذاری منابع آبی به کار رفته است و کهن‌ترین سند موجود در این زمینه، کتاب اوستاست که در آن از دریاچه‌یی به نام «زَرَنومنت» (زَرَن اومنت) و رودی به نام «زَرَنومیتی» (زَرَن اومیتی) یاد شده است. در «خُرده اوستا» در «خورشید نیایش» چنین آمده است: «دریاچه‌ی «زَرَنومنت» را می‌ستاییم.»<sup>۱۱</sup>

در «زامیاد یشت» کرده‌ی نهم نیز چنین آمده است: «رودهای... و «زَرَنومیتی» به سوی دریاچه‌ی کیانسه روان شود و بدان فرو ریزد.»<sup>۱۲</sup> در «بندھش» نیز از دریاچه‌یی به نام «زَر اومند» یاد شده است: «... دریاچه‌ی زر اومند به همدان است.»<sup>۱۳</sup> نام «زَره» افزون بر تأثیری که در نامگذاری پاره‌یی منابع آبی گذاشته، در یک مفهوم عام نیز به کار رفته است که استناد به آن در ریشه‌یابی نام خزر به ما کمک می‌کند: دریا.

در متون پهلوی «زَریّه» و «زَریّه» (Zarya) به معنی «دریا» آمده است. برای نمونه در *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* چنین می‌خوانیم: «چی کت چشم اُزَر اُفتیت...»<sup>۱۴</sup>

(čē ka-t čašm o zareh oftēt) چون چشمت به زره (دریا) افتد. و یا در بندھش:

(diglat rot dēlamān bē ayēt pat xōzitan ozareh rēčēt

(رود دجله از دیلمان آید، در خوزستان به دریا ریزد.)<sup>۱۵</sup>

در «درخت آسوریک» نیز چنین آمده است:

(až kust handugān tar o warkaš zarēh)

(از مرز هندوان تا وَرکش زَره (دریا))<sup>۱۶</sup>

سیر تحول این نام را از «زَره» تا «دریا» به این صورت می‌توان بیان کرد: زَر، زَریّه، ذَریّه = دریا.

اکنون با توجه به آن‌چه در ریشه‌یابی نام‌های «خَر» (کره) و «زَر» (زَره) گفته شد به سادگی می‌توان دریافت که نام «خَرزَر» (zarzar): خردریا، یک ترکیب اضافی مقلوب و مفهوم فارسی و امروزی آن چنین است: دریای خزر که منظور از خر در این ترکیب همان است که در اساطیر ایرانی از ایزدان نگهبان آب به شمار می‌رود. از آن‌جا که تلفظ حرف «ر» در ترکیب اضافی «خَرزَر» سنگین به نظر می‌رسد و اندکی وقفه در بیان ایجاد می‌کند، از تلفظ ساقط شده و در نتیجه این ترکیب را به صورت «خَرزَر» (zarzar) درآورده است.

باید گفت کاربرد نام «دریا» همراه نام «خزر» حشو قبیح است. زیرا مفهوم دریا در خود این واژه نهفته است. بنابراین وقتی می‌گوییم: «دریای خزر» مانند این است که بگوییم: «دریای خَر دریا» اما از آن‌جا که امروزه نام «خزر» چنان به کار می‌رود که گویی



یک نام ساده و نه ترکیبیست، قُبَح نام دریا همراه آن و حشو بودنش چندان محسوس نیست.

در پایان این گفتار از آن چه در آن گفته شد این نتیجه حاصل می‌شود که:

۱- «خزر» به‌عنوان نامی برای دریای ایرانی که می‌شناسیم، نامی کهن و ایرانیست و برخلاف آن‌گونه که پنداشته شده است، با نام قبیله‌یی یهودی کیش و مهاجر که روزگاری در سواحل «خزر» ساکن بوده است، هیچ پیوندی ندارد.<sup>۱۷</sup>

۲- نام خزر از نظر دستور زبان فارسی یک نام ساده نیست، بلکه یک ترکیب اضافی مقلوب است که از دو نام اسطوره‌یی در فرهنگ ایرانی ساخته شده است: خَر + زَر. ■

### پی‌نوشت‌ها

- ۱- ملک شه‌میرزادی، صادق، مبانی باستان‌شناسی ایران، بین‌النهرین، مهر، انتشارات مارلیک، چاپ دوم، تابستان ۱۳۷۵، صص ۸۹ و ۹۷
- ۲- مدیترانه نامی ایرانی و به معنی «دریای میانه» است.
- ۳- اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، چاپ دهم، ۱۳۸۵، جلد یکم، صص ۴۶۲
- ۴- فَرَنَیغ دادگی، بُند هَش، گزارنده مهرداد بهار، انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۶۹، صص ۱۰۰
- ۵- اوستا، ج یکم، صص ۲۱۲
- ۶- بُند هَش، صص ۱۰۱
- ۷- دربارهی «گنوکرن» و «خر سه پا» در اسطوره‌ی کشاورزی ایرانیان، رجوع شود به سگوند، اردشیر، گاماس در ایران باستان، کیهان فرهنگی، سال هجدهم، شماره‌ی ۱۷۸، مردادماه ۱۳۸۰
- ۸- مستوفی، حمدالله، نزهةالقلوب، به اهتمام و

تصحیح گای لیسترانج، انتشارات دنیای کتاب،

چاپ اول، ۱۳۶۲، صص ۲۲۰

۹- دو «قره‌سو»ی دیگر نیز یادکردنی هستند: یکی در خراسان در حوزه‌ی جاجرم و اسفراین که گویا از کوه «شاه جهان» سرچشمه می‌گیرد؛ و دیگری در ترکیه. «فرات باختری به هر حال مهم‌ترین و بزرگ‌ترین شاخه‌های فرات شمرده می‌شد و همان است که امروز ترک‌ها آن را قره‌سو می‌نامند.» (لسترانج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، صص ۱۲۵)

۱۰- لسترانج، گئی، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه‌ی محمود عرفان، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۳، صص ۲۳۰

۱۱- اوستا، ج ۲، صص ۵۹۲

۱۲- اوستا، ج ۱، صص ۴۹۷

۱۳- بُند هَش، صص ۷۷

۱۴- کارنامه‌ی اردشیر بابکان، ترجمه‌ی دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۸۲، صص ۳۲-۳۳

۱۵- فره‌وشی، بهرام، ایرانویج، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۲، صص ۱۱۵

۱۶- درخت آسوریک، متن پهلوی همراه با ترجمه‌ی فارسی، دکتر ماهیار نوایی، انتشارات فرَوهَر، چاپ سوم، ۱۳۸۶، صص ۷۳

۱۷- اشاره به سکونت قبیله‌یی مهاجر به نام خزر در سواحل دریای مازندران، صرفاً به استناد به قول دیگران است و نگارنده‌ی این سطور از قومی به این نام در ساحل خزر و مباحث مربوط به آن بی‌اطلاع است.

خط: حمید طالب‌تبار

شعر: پروفیسور سید حسن امین

